

## سنایی طوطی و بوتیمار

اثر: سهیلا موسوی سیرجانی  
پژوهشگر زبان و ادبیات فارسی  
(از ص ۴۴۳ تا ۴۶۲)

### چکیده:

عقل و عشق در ادبیات ایران و در اشعار عرفانی همواره دو سلطان مقتدر بوده و همیشه رو در روی یکدیگر قرار گرفته‌اند. پذیرفتن فرمان یکی از این دو سلطان، عزل و طرد دیگری را در پی دارد؛ بنابراین در طریق عشق که عاشق دلباخته، عالمان عاقل را ابجد خوانان عشق می‌شناسند به بیتی از حدیقه سنایی برمی‌خوریم:

برگزیده دو مرغ بهر دو کار عقل طوطی و عشق بوتیمار  
و با استناد به آن می‌توان گفت که سنایی، طوطی را برگزیده عقل و بوتیمار را مرغ مورد توجه عشق می‌داند.

طوطی این سبزه‌پوش خوش نوا با داشتن ویژگی‌هایی چون:  
۱- پیروی از هوا و هوس، ۲- سخنگویی مقلد بودن، ۳- فرو شکوه داشتن،  
۴- در جستجوی آب حیات گشتن برای زندگی جاوید، ۵- خواهان و هواخواه  
سلطنت بودن، قابلیت نداشتن خود را در مکتب عشق به اثبات می‌رساند.  
در مقابل بوتیمار با داشتن ویژگیهای خاص شایستگی این را می‌یابد که در  
حدیقه سنایی مرغ برگزیده عشق شود:

چون شدی در راه حق مرغی تمام تو نمائی، حق بماند والسلام  
منطق الطیر / ص ۹۹

واژه‌های کلیدی: بی‌آوایی، کم‌آزاری، عزلت‌نشینی، مستمندی، غم‌زدگی.

مقدمه:

برگزیده دو مرغ بهر دو کار

عقل طوطی و عشق بوتیمار

حدیقه / ص ۳۲۹

عقل و عشق در ادبیات ایران و به خصوص در اشعار عرفانی سابقه‌ای کهن و جایگاهی والا دارد. جلوه‌گری عشق عرفانی و تقابل عشق و عقل را در همه آثار بازمانده عرفانی که به دست ما رسیده است، می‌توان دید. نقد عقل هرچه باشد در کیسه پندار قرار دارد که در ترازوی عشق، کمتر از هیچ است.

جلوه‌گری این تقابل را در آثار سنایی به وضوح می‌توان مشاهده کرد:

عقل دائم رعیت عشق است      جان سپاری حمیت عشق است

عاشقان سوی حضرتش سرمست      عقل در آستین و جان بردست

حدیقه الحقیقه / ص ۱۰۹/۱۵۶

با در نظر گرفتن رویارویی عقل و عشق به بیتی در حدیقه سنایی برمی‌خوریم:

برگزیده دو مرغ بهر دو کار      عقل طوطی و عشق بوتیمار

حدیقه الحقیقه / ص ۳۲۹

که به استناد آن می‌توان گفت: سنایی طوطی را برگزیده عقل و بوتیمار را مرغ منتخب عشق می‌داند. حال باید دید چرا طوطی رونده راه عقل گشته و ره به عالم عشق نبرده است و در مقابل سلطان عشق بوتیمار را برگزیده است. بحث را با بیان خصوصیات طوطی شروع می‌کنم. در فرهنگ‌ها طوطی پرنده‌ای است در لباس فستقی با طوقی زرین برگردن که به راحتی آوای آدمی را تقلید می‌کند. شکرشکن، شیرین‌زبان و خوش‌نواست که همین شکرفشانی او را در دام بلا می‌افکند. به مناسبت سهولت تقلید آوای آدمی، مثل طوطی وار آموختن را در زبان فارسی داریم که گویای از برگردن الفاظ بی درک معانی آنها می‌باشد.

پس از آن کتاب منطق الطیر عطار را یکی از بهترین کتب عرفانی برای دست‌یابی

به مشخصه طوطی و پس از آن بوتیمار یافتیم.

در منطق الطیر، هدهد، پیک رهبر حقیقت است:

طوطی را طوقی از زر ساخته      هدهدی را پیک رهبر ساخته

منطق الطیر / ص ۳۵

او در حالی که حله‌ای از طریقت در بر و افسری از حقیقت بر سر گذاشته به جمع مرغان می‌پیوندد.

حله‌ای بود از طریقت، در برش      افسری بود از حقیقت بر سرش

منطق الطیر / ص ۱۰۰

و در بین مرغان جوئی شهریار، خود را برید حضرت و هم پیک غیب نامد و نوید این را به مرغان می‌دهد که هم اوست که پادشاه خویش را شناخته، اما تنها در راه قدم بر نداشته و از مرغان می‌خواهد با او همراه شوند تا به درگاه سلطان طيور که همانا نام سیمرغ را بر آن می‌نهد و در پس کوهی که نام آن کوه قاف است، روند. شوق هدهد در جان مرغان تأثیر گذاشته بی‌صبرانه عزم راه می‌کنند؛ اما چون راه دور و دراز است، هر کدام از اینان در رفتن رنجور می‌گردند. رنجوری مرغان سببی است که هر یک عذرهایی را آورند. هدهد همه عذرها را می‌شنود و پس از آن مطالب قوانین و رسوم طریقت به هدایت آنها می‌پردازد.

عطار در بیان خصوصیات طوطی گوید:

مرحبا، ای طوطی طوبی نشین	پوشش حله است و طوقت آتشین
طوق آتش از برای دوزخی است	حله از بهر بهشتی و سخی است
چون خلیل آن کس که از نمرود جست	خوش تواند کرد در آتش نشست
سر بزن نمرود را همچون قلم	چون خلیل الله در آتش نه قدم
چون شدی از وحشت نمرود پاک	حله پوش، از آتشین طوقت چه پاک

منطق الطیر / ص ۹۳

بنابراین طوطی، طوبی‌نشینی است که پوششی از حله که شایسته بهشتیان و طوقی آتشین که سزاوار دوزخیان است را بر تن و گردن پوشانده و هم عطار از طوطی می‌خواهد که همچون خلیل، نمرود را سرزند و پس از آن چون خلیل‌الله، بی‌آنکه باکی از طوق آتشین خود داشته باشد، بی‌وحشت نمرود و نمرودیان حله پوشد.

حال باید دید در حدیقه سنایی برای این رمز و رازها، خصوصیات و دستورات عمل‌ها (یعنی طوبی‌نشینی، همچون خلیل‌گشتن، سرزدن نمرود و پس از آن از طوق آتشین باک نداشتن) دلایلی می‌توان یافت.

سنایی در باب حضرت ابراهیم و نجات او از شعله‌های آتش، بدینگونه کلمات را عارفانه در کنار هم می‌چیند:

تا بیابی تو لذت ایمان	یکسو انداز حظ خود ز میان
آتش از آشت بدارد دست	چون به عشق از چنارت آتش جست
آتش از فعل خویش دست بداشت	چون خلیل آن خویشتن بگذاشت
آتشش چون علف نیافت نسوخت	گرچه نمرود آتشی افروخت
آتش سی و هشت روزه بمرد	چون عنان را به دست حکم سپرد
چون صدای ندای حق بشنود	بر دمید از میان آتش و دود
سنبل سنت و گل توفیق	عبر عهد و سوسن تحقیق
نار نمرود، بوستان باشد	آری آری چو دوست آن باشد

حدیقه‌الحقیقه / ص ۱۶۸

بنابراین طبق نظر سنایی، عارف بزرگ، خلیل‌الله با یک‌سو نهادن حظ خود<sup>(۱)</sup> و

کسی بت عشق را شمن باشد

۱- هرکه در بند خویشتن باشد

عنان سرنوشت خویش را به دست حکم معشوق سپردن، نه تنها لذت ایمان را چشید، بلکه آتش نیز از فعل خود در مقابل او دست برداشت؛ و در نتیجه نار نمرود بر او بوستان گشت. و هم او (سنایی) در باب بهشت اعتقاداتی دارد:

در بهشت ارنه اکل و شربستی	کی تو را زی نماز قربستی
مُنْبَلِی گفتم بر درش قائم	زان شدستم که اکلها دائم
دوستداران درگهش سمرند.	لقمه خواران خلد او دگرند
بره شیر مست و مرغ سمین	چشم داری زوی به یوم الدین
دوستان زو همه لقا خواهند	در دعا زو همه رضا خواهند
تو زوی روز عرض نان خواهی	می و شیر و غسل روان خواهی
میل تو هست جمله سوی طعام	نه به دارالخلود و دار سلام
حظ دنیای جفت رنج و تعب	هست ملبوس و مطعم و مُشْرَب
مُنکح و مسکن و سماع و لقا	وعده دادست مر تو را فردا
تو چو در بند و قید هر هفتی	بدرش زان سبب همی رفتی
گر ندادیت وعده این هر هفت	زود پیدا شدی تو را آگفت <sup>(۱)</sup>

حدیقه الحقیقه / ص ۳۳۵

بنابراین بهشتی را که در آن جویای حظ دنیایی و قید و بندهای آن باشیم، بی لقا و رضای دوست، بی اعتقادی دانسته است و کسی را عاشق و دوست دار واقعی حق می داند که در برابر لقای دوست، پروای دنیا و عقبی را نیز در سر نمی پروراند. اسیر

۱- قومی هوای نعمت دنیا همی برند / قومی هوای عقبی و ما را هوای توست

\*\*\*

هیچم از دنیی و عقبی نبرد گوشه خاطر / که به دیدار تو شغلست و فراغ از دو جهانم

غزلیات سعدی / ص ۸۱۹ / ۸۲۱

عشق طالب رضای دوست است، بی حظ خویش. البته عطار نیز در حکایتی اعتقادات سنایی را در باب بهشت با همان نتیجه گیری بیان کرده است:

کرد شاگردی سؤال از استاد	کز بهشت آدم چرا بیرون فتاد
گفت آدم بود بس عالی گهر	چون به فردوس او فرو آورد سر
هاتفی برداشت آواز بلند	کای بهشت کرده از صد گونه بند
هرکه در هر دو جهان بیرون ما	سر فرود آرد به چیزی دون ما
ما زوال آریم بر وی هرچه هست	زانکه نتوان زد به غیر دوست، دست

منطق الطیر / ص ۱۱۶

بنابراین گویی طوق آتشین طوطی، همانا جویای حظ دنیایی و قید و بندهای آن؛ و پوشش حُلّه همان خواهان لقا و رضای دوست بودن است.

داستان در منطق الطیر عطار با این عذر که طوطی نمی تواند در جستجوی سیمرغ طی طریق کند بدین گونه ادامه می یابد:

طوطی آمد با دهانی پر شکر	در لباس فستقی، با طوق زر
باشه گشته پشه ای، از قر او	هر کجا سرسبزی از پر او
در سخن گفتن، شکرریز آمده	در شکر خوردن، پگه خیز آمده
گفت هر سنگین دل و هر هیچ کس	چون منی را آهنین سازد قفس

منطق الطیر / ص ۹۵

طوطی دهان خود را از پر شکر می داند، پر شکر بودن دهان از دو عامل ناشی می شود:

۱- قوت او شکر است.

۲- در سخن سرایی شکرریز است.

که شیرین کلامی، باعث اسارت و دربندی او در آهنین قفس صیاد دنیایی می گردد.

در حدیقه سنایی در باب سخن و سخن‌سرایی در مکتب عشق نیز اعتقاداتی وجود دارد:

مدعیان عشق را بیدادگران می‌دانند، زیرا این عشق به دنیا و زر و زیور آن است که انسان را پر دعوی و بی معنی می‌گرداند نه عشق حق.

هرکه او مدّعی بود در عشق هست بیداد کرده او برعشق

حدیقه الحقیقه / ص ۳۳۴

عاشقی را کار شیرمردان دانسته؛ زیرا شیرمردان برای پیوستن خود به عشق، برهان و دلیلی قاطع داشته و چون مدّعیان دعوی باطل سر نمی‌دهند.

عاشقی کار شیر مردانست نه به دعویست بل به برهانست

حدیقه الحقیقه / ص ۳۳۴

شایان ذکر است که برهان در مکتب عشق نقطه مقابل دعوی، و به معنای نشان است. از نشانه‌های عاشق این می‌باشد که حاجتی برای بیان شوق خود نمی‌بیند زیرا آب دیده خونین<sup>(۱)</sup>، رنگ رخسار<sup>(۲)</sup> و سخنان سوزناک<sup>(۳)</sup> گواه بر عشق اوست. بنابراین عارف عاشق، رازدار واقعی در مکتب عشق اوست؛ و سرّ و حدیث عشق را همچون جان محفوظ می‌دارد و آن را بر زبان نمی‌آورد.

- 
- ۱- ترا صبا و مرا آب دیده شد غمّاز و گرنه عاشق و معشوق راز دارانند  
دیوان حافظ / ص ۱۲۲
- حدیث عشق تو پیدا نکردم بر خلق گر آب دیده نکردی به گریه غمّازی  
غزلیات سعدی / ص ۷۷۶
- ۲- سخن عشق تو بی‌آنکه برآید به زبانم رنگ رخساره خبر می‌دهد از حال نهانم  
غزلیات سعدی / ص ۷۵۸
- ۳- بیان شوق چه حاجت که سوز آتش دل توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد  
دیوان حافظ / ص ۱۸۱

کز تن دوست در سرای مجاز      جان برون آید و نیاید راز  
راز مر دوست را چو جان باشد      زان چو جان در دلش نهان باشد

حدیقة الحقیقه / ص ۴۸۲

زیرا برای بیان راز و حدیث عشق، باید محرمی را بیابد که برهنگی راز در حضور او شایسته باشد نه جمعیتی از اغیار که سخن از عشق در حضور ایشان جز اسارت و پیامدهای شوم ثمر دیگری نخواهد داشت.

سِر ز نامحرمان نهان باید      و ر نه محرم چو بشنود شاید  
دوست محرم بود به راز و نیاز      پیش محرم برهنه باید راز

حدیقة الحقیقه / ص ۴۸۳

بنابراین اگر طوطی در قفس آهنین زندانی است، خود مسبب آن بوده چون نزد قوی و ضعیف، آشنا و بیگانه با عشق، ادّعی عشق خود را سر داده است، حال آنکه عطار کسی را دانای دین می‌داند که اول حصّه او در راه زندگی کار باشد، نه گفت.

چون به نزع افتاد آن دانای دین      گفت، گر دانستمی من پیش از این  
کین شنو بر گفت چون دارد شرف      در سخن کی کردمی عمرم تلف  
گر سخن از نیکویی چون زر بود      این سخن ناگفته نیکوتر بود  
کار آمد حصّه مردان مرد      حصّه ما گفت آمد، اینت درد  
گر چو مردان درد دین بودی تو را      آنچه می‌گویم یقین بودی تو را  
ز آشنایی چون دلت بیگانه است      هر چه می‌گویم تو را افسانه است

منطق الطیر / ص ۳۵۲

و پس از آن سخن نیکوی چون زر خود را نزد همدم خود بر زبان راند و گر نه گنگ گردد.

کارش افتاد و نبودش همدمی      دید خود را در عجایب عالمی



عالمی کانجا نشان راه نیست      گنگ باید شد، زبان را راه نیست

منطق الطیر / ص ۱۸۹

بنابراین توانایی طوطی در بیان که تنها از راه تقلید، بدون برهان و دلیلی قاطع میسرگشته ضعف و نامحرمی را در عشق برای او به ارمغان آورده است؛ در نتیجه مدعی است و پیامد این ادعا، اسارت در قفس می باشد وگرنه اگر عاشقی صادق بود با افشای راز جان خود را در این راه می باخت. عطار فرّ و شکوه را از دیگر مشخصه های طوطی می داند.

باشه گشته پشه یی از فرّ او      هر کجا سر سبزیی از پَرّ او  
و هم اوست که عشق را قصه ای مشکل می نامد که پرداختن به آن درد و خون دل  
را به ارمغان می آورد.

درد و خون دل ببايد عشق را      قصه مشکل ببايد عشق را

منطق الطیر / ص ۱۵۲

اما این عشق را در عاشق بر صورت نمی یابد، زیرا که عشق بر هر حسنی که در پی خود زوال را به دنبال کشد، هرچند عاشق مبتدی را در کار می افکند، ولی برای کاملان جز ملال و افسردگی در پایان ارمغانی ندارد.

دهدش گفت ای به صورت مانده باز      بیش از این در عشق رعنائی مبارز  
عشق روی گل، بسی خارت نهاد      کارگر شد بر تو و کارت نهاد  
گل اگرچه هست بس صاحب جمال      حسن او در هفته ای گیرد زوال  
عشق چیزی کان زوال آرد پدید      کاملان را زان ملال آرد پدید  
خنده گل گرچه در کارت فکند      روز و شب در ناله زارت فکند  
درگذر از گل که گل هر نو بهار      بر تو می خندد، نه در تو شرم دار

منطق الطیر / ص ۱۰۹

و هم او (عطار) گوید، راه عشق با عافیت و زیان و سود سازگار نیست

- عاشقی را کفر سازد یاد دار  
عافیت با عشق نبود سازگار  
منطق الطیر / ص ۱۷۱
- کفر و اسلام و زیان و سود شد  
در ره عشق تو، هرچم بود شد  
منطق الطیر / ص ۱۷۵
- و چون محرم پرده عشق را مرد کامل و آگاهی می داند که جانی آگه دارد و درگرو  
جلب محبت خلقی که جز مستی گدای بی نیاز نمی باشند، نیست.
- کار ما از خلق شد بر ما دراز  
چند از این مستی گدای بی نیاز  
تا نمیرم از وجود خلق پاک  
برنیاید جان ما از خلق پاک  
هرکه او از خلق کلی مرده نیست  
مُرد او، کو محرم این پرده نیست  
محرم این پرده جان آگه است  
زنده خلق او، نه مرد این ره است  
منطق الطیر / ص ۲۱۴
- بنابراین باتوجه به تمامی این ملاحظات، این چنین عشقی بر درخت دنیای  
فانی، جز ثمر بدنامی در چشم خلق باری ندارد.
- شیخ چون افتاد، در کام نهنگ  
جمله زو بگریختند از نام و نیک  
عشق را بنیاد بر بدنامی است  
هرکه از این سرکشد از خامی است  
منطق الطیر ص ۱۸۲
- بس بدنام، درپی جاه و مقام و در نتیجه فرّ و شکوه آن نیز نمی باشد.  
کاشکی صد چاه بودی، جاه نه  
خوشه چینی بودمی و شاه نه  
منطق الطیر / ص ۱۲۶
- زیرا عاشقی که در هجران سر سروری داشته و بنده کلاه و کمر گردد، مدعی  
است که دامن تر دارد و در عشق لاف دروغ می زند. سنایی نیز در باب فرّ و شکوه و  
شهرت ناشی از آن در حدیقه بدین گونه سخن سرایی می کند: او هر نوع گناهی را  
ناشی از خواستاری کلاه و کمر می داند. مدعی است که جوایای نام نیکی می باشد

که در پناه این نام نیک، کلاه و کمر و شهرت برای او به ارمغان آورده شود؛ اما در طریقت شهرت و نام نیک داشتن در چشم عوام جایگاهی ندارد و انسان بزرگ و عارف والامقام کسی است که از هوا و هوسها که یکی از آنها جویای نام نیک بودن است گذشته؛ و بر سر زمانه چون تاجی درخشیده است

تیغ تا نفکنی سپر نشوی	تا ننهی کلاه سر نشوی
تا دلت بنده کلاه بود	فعل تو سال و مه گناه بود
چون شدی فارغ از کلاه و کمر	بر سران زمانه گشتی سر

حدیقة الحقیقه / ص ۱۲۶

عذر طوطی در منطق الطیر عطار، بدین گونه ادامه می‌یابد:

من در این زندان آهن مانده باز	ز آرزوی آب خضرم در گذار
خضرم مرغانم، از آنم سبزپوش	تا توانم کرد آب خضر نوش
سر نهم در راه چون سوداییی	چون روم هر جای، چون هر جاییی
من نیارم در بر سیمرخ تاب	بس بود از چشمه خضرم، یک آب
چون نشان یابم ز آب زندگی	سلطنت دستم دهد در بندگی

منطق الطیر / ص ۹۵

در لابه‌لای این ابیات، ۳ خصوصیت دیگر برای طوطی از زبان عطار نقل می‌گردد:

- ۱- طوطی خضرم مرغان است و بدین سبب حله‌یی سبز بر تن دارد.
- ۲- خضرم مرغان نیز در طلب و جستجوی آب حیات است.
- ۳- به واسطه این آب حیات خواهان زندگی جاوید، و در سایه این ابدیت، جویای سلطنت در بندگی خود می‌باشد.

حال باید دید نظر سنایی چیست؟ آیا عارف و عاشق نیز جویای آب حیات که زندگی جاوید را به ارمغان می‌آورد، است. سنایی در حدیقه در باب ارزش جان و حیات در مکتب عشق، بدین گونه کلمات و الفاظ را در کنار هم می‌چیند و معنی

مورد نظر خود را می‌آفریند:

عاشقان سوی حضرتش سرمست	عقل در آستین و جان بردست
تا چو سویش براق دل رانند	در رکابش همه برافشانند
جان و دل در رهش نثار کنند	خویشان را از آن شمار کنند

حدیقه الحقیقه / ص ۱۰۹

بنابراین حریف عشقی که در بند جان خویشان است، مدعی است که حقیقت عشق او درست ناید. عطار نیز در این باب همین نظرات را عیناً بیان کرده است. او جان دوست را بی‌دولتی می‌داند که بویی از مردانگی نبرده است، و عاشق صادق کسی است که در راه جانان چون مردان جان فشان است و جان را جهت نثار بر جانان خواهد.

هدهدش گفت ای زدولت بی‌نشان	مرد نبود هرکه نبود جان فشان
جان زبهر آن به کارآید تو را	تا دمی در خورد یار آید تو را
آب حیوان خواهی از جان دوستی	رو که تو مغزی نداری پوستی
جان چه خواهی کرد؟ بر جانان فشان	در ره جانان چو مردان جان فشان

پس در کوی عشق که هزار جان ثمنی نارد، عاشق جان باز به تنها چیزی که فکر نمی‌کند و در جستجوی آن نمی‌باشد، آب حیات است.

پس از آن طوطی در پناه این حیات جاوید دنیایی، طالب سلطنت نیز هست و به تعبیر خودش، می‌خواهد در بندگی سلطنت کند. حال باید دید که آیا سلطنت در بندگی میسر می‌باشد یا خیر.

اول باید دانست که عطار مقام بندگی را در میان خاص و عام، برترین مقام می‌داند و مرد حق در نظر او کسی است که بی‌دعوی و ادعا حق را بندگی کند

نیست ممکن در میان خاص و عام از مقام بندگی، برتر مقام

بندگی کن، بیش ازین دعوی مجوی      مرد حق شو، عزّت از عَزّی مجوی

منطق الطیر / ص ۲۳۴

پس از آن مقام بندگی، برای عاشق، افکنندگی را به ارمغان می آورد و بنده افکنده در راه عشق، با همت و ثبات، حرمت حق را نگاه می دارد.

و چون سلطنت و پادشاهی خاص کسی است که همتا ندارد<sup>(۱)</sup>، پس حق سلطان جهانداری است که سلطنت او را زبید، و پاک رای روشن ضمیر را چاره جز بنده و گدای بارگاه شاه بودن، نیست.

پاک رایی بود در راه صواب	یک شبی محمود را دید او به خواب
گفت ای سلطان نیکو روزگار	حال تو چونست در دارالقرار
گفت، تن زن، خون جان من مریز	دم مزن، چه جای سلطانیست، خیز
بود سلطانیم پندار و غلط	سلطنت کی زبید از مستی سقط
حق که سلطان جهاندار آمدست	سلطنت او را سزاوار آمدست
چون بدیدم عجز و حیرانی خویش	نگ می دارم زسلطانی خویش
گرتو خوانی، جز پریشانم مخوان	اوست سلطان، نیز سلطانیم مخوان
سلطنت او راست، من بر سودمی	گر به دنیا در گدایی بودمی

منطق الطیر / ص ۱۲۶

بنابراین بندگی کردن و جویای سلطنت بودن، دو مقوله جداست که دو راه متفاوت از هم دارد؛ یا بندگی باید کرد یا سلطنت.

حال بازگردیم به داستان طوطی در منطق الطیر، در پی بیان خصوصیات طوطی، سودا و دیوانگی و هر جایی و سرگردانی را مطابق حالات و روحیه این سبزهپوش

جز وفا و جز مدارا نبودش

۱-شاه آن باشد که همتا نبودش

منطق الطیر / ص ۱۲۸

جویای آب حیات نمی داند. عطار، در باب دیوانگی، به بیان حکایتی می پردازد که مضمون این حکایت بر اساس گفتگوی خضر و یک دیوانه ساخته و پرداخته می گردد، در این حکایت به دیوانه صفت عالی مقامی می دهد:

بود یک دیوانه عالی مقام      خضر با او گفت ای مرد تمام

که خود این صفت جای تأمل و بحث دارد. اگر دیوانه در بند جنون دنیایی باشد، دیگر نمی تواند برای خود در بین مخلوقات جایگاهی عالی چه دنیایی و چه معنوی بیابد؛ اما دیوانه این حکایت عالی مقام است، باید دانست چرا؟ عطار در ادامه حکایت علت عالی مقام بودن دیوانه را اینطور بیان می کند:

بود یک دیوانه عالی مقام	خضر با او گفت ای مرد تمام
رای آن داری که باشی یار من	گفت با تو بر نیاید کار من
زانکه خوردی آب حیوان چند راه	تا بماند جان تو تا دیرگاه
من بر آنم تا بگویم ترک جان	زانکه بی جانان ندارم برگ جان
نی چو تو در حفظ جانی مانده ام	بلکه من هر روز جان افشانه ام
بهر آن باشد که چون مرغان زدام	دوری باشیم از هم، والسّلام

منطق الطیر / ص ۱۰۹

بنابراین دیوانه عالی مقام حاضر نیست پیمان دوستی و موّدت با خضر با آن جایگاه و مرتبه اش ببندد، و برای این کار خود نیز دلایلی دارد؛ از جمله بر خضر خرده می گیرد که در بند جان خویشتن است، اما او بی جانان خود ساز و برگ جان در سر ندارد یعنی جان افشان است و در حفظ جان خود نمی کوشد. این طرز تفکر دلیلی است که عطار، این دیوانه را در مقابل خضر مرد تمام می داند و این مرد تمام کاملاً با رونده راه عشق در حدیقه سنایی مطابقت دارد. عاشق = دیوانه

عاشقی خود نه کار فرزانه است      عقل در راه عشق دیوانه است

علت عشق نیک و بد نبود

عاشقی بسته خرد نبود

حدیقه الحقیقه / ص ۳۲۸ / ۳۲۹

پس طوطی، این خضر سبزپوش جان دوست در میان پرندگان نیز، یارایِ برابری  
با دیوانه عالی مقامِ عطار ندارد:

پیش آید هر زمانی صد تَعَب

چون فروآیی به وادی طلب

طوطی گردون، مگس اینجا بود

صد بلا در هر نَفَس اینجا بود

منطق الطیر / ص ۳۹۷

طوطی هم چنین برخلاف عاشقِ پاک باخته که، بی خانمانی است که هیچ جز  
حق ندارد و هر کجا شب آید خیمه می گستراند، چه خود را در پهنای مشرق و  
مغرب غریب نمی داند که همه عرصه ها ملک خدای اوست؛ نمی تواند بلا را به  
جان بخرد و بی خانمان و سرگردان گردد یعنی هرجایی نمی باشد.

با به پایان رسیدن مبحث طوطی، در یک جمع بندی کلی، ویژگی های این  
سبزپوش خوش نوا را می توان بدین قرار ذکر کرد:

طوطی

- طوبی نشینی است که طوق آتشین هوا و هوسها را هنوز از گردن نینداخته  
است.

- سخنگویی است که توانایی خود را در بیان از راه تقلید بدون برهان و دلیل  
قاطع یافته است.

- طالب فرو شکوه است.

- چون خضر در طلب و جستجوی آب حیاتی است که زندگی جاوید را  
برای او به ارمغان آورد.

- جویای سلطنت است.

- سود او دیوانگی را در راه عشق نمی پذیرد.

- نمی تواند هرجایی باشد.

که این خصوصیات بیان می کند که او در مکتب عشق قابلیت ندارد و در نتیجه محروم از عشق می ماند و تنها می تواند رونده راه عقل و برگزیده آن باشد. حال باید دید که چرا به اعتقاد سنایی، بوتیمار برگزیده عشق است؟ برسیاق مبحث قبل برای شناخت بوتیمار ابتدا به فرهنگ لغت، و بعد به منطق الطیر عطار رجوع خواهیم کرد.

در فرهنگ لغت، بوتیمار نام مرغی است که او را غم خورک نیز گویند. مرغ مذکور برب آب می نشیند و از غم آن که مبادا آب کم شود با وجود تشنگی، آب نمی خورد.

در منطق الطیر عطار، بوتیمار در پی دعوت هدهد و به علت این که نمی تواند قافله سالار پرندگان را در راه رسیدن به درگاه سلطان طيور همراهی کند، عذرهایی بدین قرار می آورد:

گفت ای مرغان من و تیمار خویش  
نشنود هرگز کسی آوای من  
کس نیازارد زمن، در عالمی  
دایماً اندوهگین و مستمند  
چون دریغ آید زخویشم چون کنم  
برلب دریا بمیرم خشک لب  
من نیارم کرد ازو یک قطره نوش  
زآتش غسیرت، دلم گردد کباب  
در سرم زین شیوه سودا بس بود  
تاب سیمرغم نباشد یک زمان

پس درآمد زود بوتیمار پیش  
برلب دریاست خوشتر جای من  
از کم آزاری من هرگز دمی  
برلب دریا نشینم دردمند  
زارزوی آب، دل پر خون کنم  
چون نیم من اهل دریا، ای عجب  
گرچه دریا می زند صد گونه جوش  
گر ز دریا کم شود یک قطره آب  
چون منی را عشق دریا بس بود  
جز غم دریا ندارم در جهان



آنکه او را قطره آبست اصل کی تواند یافت از سیمرخ وصل

منطق الطیر / ص ۱۳۰

بوتیمار، بی آوایی، کم آزاری، اندوهگین و مستمند بودن را از مشخصه‌های خود می‌داند. کم آوایی بوتیمار مشخصه‌ای است که مقابل سخنگویی طوطی قرار می‌گیرد و پذیرش گویایی یا خموشی زبان از مطالبی بود که در بحث طوطی کاملاً بدان پرداخته شد و دانستیم که زبان گویا دلی خموش را در پی دارد<sup>(۱)</sup>. بنابراین نشنیدن آوا از بوتیمار، برهان و نشانی است بر عاشقی او<sup>(۲)</sup>.

پس از آن بوتیمار خود را کم آزار می‌داند. کم آزاری او برپایه عزلت او استوار است؛ و عزلت و کم آزاری هر دو از اصطلاحات رایج در زبان عرفان می‌باشند. عزلت در مکتب عشق، یعنی: امید از جمله خلق بریدن، و جمله خلاق را به علم و دین عاشق نیازمندی؛ بنابراین عارف عاشق در وادی عزلت، کم آزار نیز می‌شود. بوتیمار عزلت خود را به گونه بریدن از همه در عشق دریا آشکار می‌کند که همین مشخصه باعث کم آزاری او می‌گردد؛ که خود نیز بدان معترف است. پس عزلت و کم آزاری مشخصه‌های مشترک بین بوتیمار و عاشق عارف می‌باشد.

چون من آزادم زخلقان لاجرم      خلق آزادند از من، نیزهم  
چون منم مشغول درد پادشاه      هرگزم دردی نباشد از سپاه

منطق الطیر / ص ۱۰۱

۱- و گفت: زبان گویا هلاک دلهای خموش است.

نذکره الاولیا / ص ۵۱۳

۲- همین تغییر بیرون، دلیل عشق بیست که در حدیث نمی‌گنجد اشتیاق درون

غزلیات سعدی / ص ۸۰۸

پس کلام بی‌زبان و بی‌خروش      فهم کن بی‌عقل و بشنو نی زگوش

منطق الطیر / ص ۹۳

بوتیمار هم چنین خود را دردمند می‌نامد. دردمندی نیز از دیگر مشخصه های عشق می‌باشد<sup>(۱)</sup>. عارف، عاشقی است که درد او درمانی جز معشوق دست نیافتنی ندارد؛ و بوتیمار نیز در عشق دریا، دردمندی است که چون خود را اهل دریا نمی‌داند، بنابراین بی‌بهره بر لب دریا، دردمند و خشک لب می‌ماند و تنها در صورتی می‌تواند از آب دریا بنوشد که اهل آن شود و به رنگ آن درآید.

بوتیمار اندوهگین نیز می‌باشد. غم زدگی و متفکر بودن در دنیا از ویژگی های دیگر عاشق می‌باشد. اعتقاد به ناپایداری دنیا<sup>(۲)</sup> و اینکه در پناه دنیا و مال و منال آن نمی‌توان به آسودگی واقعی رسید<sup>(۳)</sup>، دلایلی است که پیامد اندوه و غم زدگی را برای عاشق به ارمغان می‌آورد، یعنی در دنیا نمی‌خندد تا عاقبت کارش معلوم شود. پس غم زدگی بوتیمار در راه عشق، عجیب نمی‌نماید. عشق او به دریایی است که نشانی از وفاداری و دلداری از او نمی‌توان داشت؛ بنابراین نه امنیت در آن حاصل می‌شود و نه احوالات آن پایندگی دارد؛ در نتیجه نه آرامشش خشنودی و نه تلاطمش دلتنگی می‌آفریند. اما مستمندی و نیاز بوتیمار به دریا او را در عشق خود پایدار نگه می‌دارد.

اما همین عشق به دریا، ویژگی های غیرت، سودا و جنون، از جان گذشتگی و دلی را که دل بسته یک مهر است برای او به ارمغان می‌آورد که تمامی این خصوصیات از اصطلاحات رایج در عرفان می‌باشد. گویا عشق به دریا هر چند

۱- دردیست درد عشق که هیچش طبیب نیست      گوردردمند عشق بنالد غریب نیست

غزلیات سعدی / ص ۷۲۴

۲- عارفان هرچه ثباتی و بقایی نکند      گروهه ملک جهانست به هیچش نخرند

غزلیات سعدی / ص ۶۰۲

۳- زنجها بردیم و آسایش نبود اندر جهان      ترک آسایش گرفتیم، این زمان آسوده‌ایم

غزلیات سعدی / ص ۷۶۱

عشقی مجازی می‌باشد، اما بوتیمار را در کار افکنده است؛ و زمانی عشق حقیقی در جان او شعله‌ور می‌گردد که تیمار و اندیشه خویش را رها سازد، در فکر خود نباشد و جان افشان گردد. دریا را با تمام عظمتش چشمه‌ای از کوی دوست دانسته، و بدان قانع نگردد؛ تا بتواند مرد عرصه و میدان دوست باشد.

چون شدی در کار حق، مرغی تمام تو نمائی، حق بماند والسلام  
منطق الطیر / ص ۹۹

و در آن زمان است که شایستگی این را دارد که برگزیده عشق شود.

حضرت حق است دریای عظیم قطره جزوست، جنات النعیم  
چون به دریا می‌توانی راه یافت سوی یک شب‌نم چرا باید شتافت  
منطق الطیر / ص ۴۰

تمامی این رهنمودها در منطق الطیر عطار از زبان هدهد مقتدا به بوتیمار بازگو می‌شود؛ و بوتیمار با پذیرفتن رسوم طریقت از پیر خود، شایستگی این را می‌یابد که در حدیقه سنایی مرغ برگزیده عشق شود.

### منابع:

- ۱- برومند سعید، جواد، زبان تصوف، انتشارات پاژنگ، ۱۳۷۰.
- ۲- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد، تصحیح محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، چاپ سوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۳- حقوقی، عسکر، گزیده حدیقه الحقیقه، چاپ دوم، انتشارات هیرمند، ۱۳۶۹.
- ۴- حلبی، علی اصغر، گزیده حدیقه الحقیقه، چاپ اول، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۵.
- ۵- خرمشاهی، بهاء‌الدین، حافظ نامه، چاپ چهارم، انتشارات سروش، ۱۳۷۱.
- ۶- خزائلی، محمد، شرح گلستان، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۵.
- ۷- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.
- ۸- سجادی، سید جعفر، فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی، انتشارات طهوری، تهران، ۱۳۷۳.

- ۹- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، چاپ ششم، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۷۶.
- ۱۰- سعدی شیرازی، مصلح‌الدین، کلیات سعدی، با مقدمه اقبال آشتیانی و محمد علی فروغی، چاپ هشتم، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۷۱.
- ۱۱- سنایی غزنوی، ابوالمجد مجدود بن آدم، حدیقه‌الحقیقه و شریعة الطریقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، چاپ چهارم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۴.
- ۱۲- عطار نیشابوری، فریدالدین، تذکرة‌الاولیا، با مقدمه مرحوم قزوینی، چاپ اول، انتشارات صفی‌علیشاه، ۱۳۷۰.
- ۱۳- عطار نیشابوری، فریدالدین، منطق‌الطیر، به اهتمام دکتر احمد رنجبر، چاپ سوم، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۷۰.
- ۱۴- غزالی، احمد، مجموعه آثار فارسی احمد غزالی، به اهتمام احمد مجاهد، چاپ سوم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
- ۱۵- معین، محمد، فرهنگ فارسی، چاپ هشتم، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- ۱۶- همدانی، یوسف، رتبه‌الحیات (به انضمام رساله الطیور، نجم‌الدین رازی)، تصحیح محمد امین ریاحی، انتشارات طوس، تهران، ۱۳۶۲.